



۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۹ «محمدعلی فروغی» وزیر وقت اقتصاد ایران، وزیر امور خارجه شد. فروغی یکی از اعضای برجسته فراماسونری و جزو نخستین و مؤثرترین عناصر تهاجم فرهنگی غرب به ایران در عصر پهلوی بود.

محمدعلی فروغی سال ۱۲۵۴ خورشیدی در تهران متولد شد. پدرش محمدحسین ذکاءالملک- از ادیبان، شعرا و دانشمندان عصر «ناصرالدین‌شاه» قاجار بود. گفته می‌شود جد اعلای این خانواده از پهلویان بغداد بود که برای تجارت به ایران آمد و در اصفهان سکنی گزید و مسلمان شد. پدر فروغی، «محمدحسین ذکاءالملک» متخلص به فروغی، از معارف فرهنگی زمان خود به شمار می‌رفت. فروغی در خلال تحصیلات خود زبان عربی و فرانسه و علوم ریاضی، فیزیک، شیمی و طبیعی را فرا گرفت و در دارالفنون به تحصیل در رشته پزشکی و داروسازی مشغول شد اما پیش از پایان تحصیلات، این رشته را رها کرده و به تحصیل فلسفه و ادبیات و تکمیل زبان‌های فرانسه و انگلیسی رو آورد. فروغی در حین تحصیل، تحت تأثیر «میرزاالملک‌خان» که از پیشکسوتان ترویج فرهنگ غرب و فراماسونری در ایران بود، قرار گرفت و بتدریج خود به یکی از برجسته‌ترین متفکران غربگرا در ایران تبدیل شد. فروغی که مترجم اسناد بنیادین فراماسونری در ایران بود، قرار گرفت و بتدریج خود به یکی از زبان‌های فرانسه و انگلیسی رو آورد. فروغی در بنیانگذاران «لژ بیداری» در ایران شد. او مشاغل دولتی خود را با مترجمی در وزارت انطباعات (وزارت ارشاد) آغاز کرد و سپس در سال‌های آخر حکومت مظفرالدین شاه مدرس مدرسه عالی علوم سیاسی و رئیس دارالانشا شد. او در این سال‌ها کتاب‌های «ثروت ملل» و «تاریخ ملل مشرق‌زمین» را ترجمه کرد. در ۲۲ سالگی از خورشیدی و با فوت پدرش - ذکاءالملک - لقب و شغل او را به‌فرزندش داده شد و فروغی به ریاست مدرسه عالی علوم سیاسی رسید. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی، به وساطت «صنیع‌الدوله» (اولین رئیس مجلس) تصدی دبیر‌خانه مجلس را بر عهده گرفت و تشکیلاتی مطابق مجالس اروپایی بی‌ریزی کرد و در دوره دوم مجلس شورای ملی وکیل و به ریاست مجلس برگزیده شد.

فروغی در دوره سوم نیز وکیل شد اماچند ماهی بیشتر در مجلس نماند و در ۱۲۹۰ خورشیدی در کابینه «صمصام‌السلطنه‌بختیاری» به‌وزارت مالیه رسید، در کابینه مشیرالدوله به‌عنوان وزیر عدلیه بود و در کابینه «هستوفی» وزیر خارجه، در کابینه مجدد «مشیرالدوله» نیز وزیر مالیه بود و در نهایت به ریاست دیوان عالی کشور منصوب شد و با همین سمت از طرف آخرین دولت قاجار به عنوان رئیس هیأت نمایندگان ایران راهی کنفرانس صلح ورسای در پاریس شد.

فروغی پس از ۲ سال اقامت در اروپا به ایران بازگشت و در کابینه «هستوفی‌الممالک» وزیر خارجه، در کابینه «مشیرالدوله» وزیر مالیه و در کابینه‌های «رضاخان» دو بار وزیر امور خارجه و وزیر مالیه شد. پس از انقراض سلسله قاجار، مدتی کفالت نخست‌وزیری را عهده‌دار شد و در مجلس تاجگذاری رضاخان، گرداننده اصلی مراسم بود.

فروغی در به قدرت رسیدن رضاخان و تأسیس سلسله پهلوی نقش اساسی داشت. «حسین مکی» می‌نویسد: «فروغی از بدو پیدایش رضاخان، یا از جهت هوش فطری یا از لحاظ آگاهی از سیاست انگلستان در مورد «مركز حكومت و قدرت» و ایجاد دیکتاتوری، همواره او را تقویت می‌کرد و در بسیاری بازی‌های سیاسی مبتکر و در حقیقت یکی از تغزیه‌گردان‌های اصلی بود». فروغی اندیشه‌پرداز سلطنت پهلوی بود. نطق

فروغی در مراسم تاجگذاری رضاخان، تمام عناصر شوونیسم شاهنشاهی و باستان‌گرایی را- که بعدها توسط پیروان و شاگردان فروغی پرداخت شد- در بر داشت. او در نطق خود رضاخان میرپنج را پادشاهی پاک‌زاد و ایران‌نژاد و وارث تاج و تخت کیان و ناجی ایران و احیاگر شاهنشاهی باستان و غیره و وارث تاج و تخت کیان و جانشین کورش را یک خطابه تملق‌آمیز تصور کنیم! فروغی به تملق‌گویی از رضاخان نیاز نداشت. او می‌خواست به دیگران بیاموزد که از این پس باید با رضاخان چگونه سلوک کرد و به رضاخان بیاموزد که از این پس باید چگونه به خود بنگرد… او اینک شاه شاهان و وارث تاج و تخت کیان و جانشین کورش و داریوش و نوشیروان است! انتخاب نام پهلوی نیز ابتکار فروغی بود و پهلوی‌هایی مجبور به تغییر نام خود شدند تا رضاخان در نام نیز یگانه و بی‌همتا بماند… همه این اقدامات یک هدف داشت: ترویج اندیشه و روانشناسی مبنی بر ضرورت یک حکومت مقتدر و متمرکز و اینکه شاه نه انسانی مانند سایر انسان‌ها، بلکه ابرمرد و حتی «نیمه‌خدا» است، زیرا تنها چنین شاهی است که می‌تواند به عنوان یک دیکتاتور مطلق‌العنان بر توده عوام فرمان راند و سلطه سیاسی- فرهنگی نوابستعمار را تأمین کند. فروغی شخصا چنین باوری داشت و شکل حکومت پادشاهی را تنها فرم مناسب با فرهنگ و روان ایرانی‌جماعت می‌دانست.

محمدعلی فروغی در کابینه مستوفی‌الممالک در سال ۱۳۰۵ خورشیدی وزیر جنگ شد. سپس به سفارت کبرای ایران در ترکیه منصوب شد و در این ایام توانست روابط بسیار نزدیکی با «کمال اتاتورک» رئیس‌جمهور و «صمصا اینونو» نخست‌وزیر و سایر مقامات ترک ایجاد کند. فروغی از این نزدیکی استفاده کرده و موجبات سفر رضاشاه را به آن کشور فراهم می‌کند. غرض و نیت فروغی از این سفر آن بود که شاه از نزدیک با مظاهر تمدن اروپا که به وضع شایانی در ترکیه رواج پیدا کرده بود آشنا شود و بعد به عنوان سوغات، قسمتی از آن تمدن را در ایران پیاده کند. رضاشاه روز دوازدهم خرداد ۱۳۱۳ عازم ترکیه شد و مدت ۴۰ روز در ترکیه باقی ماند و پس از بازگشت به ایران تصمیم گرفت ایران را از لحاظ ظاهری به پای ترکیه برساند. تغییر کلاه، کشف حجاب و تاسیس دانشگاه؛ تمام آنها سوغات ترکیه بود. فروغی با مهارت خاص موفق به انجام خواسته‌های خود شد بدون اینکه شخصا قدمی برداشته باشد. رضاشاه پس از بازگشت از سفر اروپا قدم‌هایی برداشت که تماماً ناشی از بازدید ترکیه بود؛ جشن هزاره فردوسی، تأسیس دانشگاه تهران، تأسیس فرهنگستان زبان، پیمان سعدآباد، کشف حجاب و کلاه شاپو.

فروغی در کابینه «مخبرالسلطنه» در سال ۱۳۰۶ ابتدا وزیر اقتصاد و سپس در ۱۳۰۹ وزیر امور خارجه شد و شهریور ۱۳۱۲ مجدداً رئیس‌الوزرا شد و آذرماه سال ۱۳۱۴ پس از واقعه مسجد گوهرشاد، از رئیس‌الوزاری عزل و برکنار شد.

در واقعه مسجد گوهرشاد، فروغی رئیس دولت و بهترین رئیس‌الوزاری رضاشاه با اسدی- استاندارد خراسان که در پیاده‌سازی برنامه‌های رضاشاه در کشف حجاب و جایگزینی کلاه پهلوی بخوبی عمل نکرده بود- قرابت داشت. ۲ تن از دختران فروغی عروس اسدی بودند. طبیعاً فروغی در مقام شفاعت برآمد ولی شاه به اندازهای عصبانی و مشوش بود که نه‌تنها شفاعت او را نپذیرفت، بلکه به وضع موهن و زنده‌ای او را از کار برکنار و اسدی را هم اعدام کرد. پس از اعدام «محمدولی اسدی» از «علی‌اکبر اسدی» نماینده مجلس سلب مصونیت شد. او را هم به زندان بردند و دیگر

فرزندان اسدی هم گرفتار شدند و به این ترتیب دوره دوم نخست‌وزیری محمدعلی فروغی پایان یافت. فروغی مغضوب شد، در خانه خود نشست و در را به روی همه بست. ۶ سال تمام خانه‌نشین بود و در تمام این مدت رضاشاه حتی یک بار هم سراغی از او نگرفت اما از نظر خود فروغی این دوران برپارترین دوران زندگی او به شمار می‌آید، زیرا طی این سال‌های انزوا و گوشه‌گیری بود که اثری چون «سیر حکمت در اروپا» و «حکمت سقراط» و «آیین سخنوری» را تحریر و به تحقیق در آثار بزرگان ادب پارسی و تصحیح و نشر نسخات صحیح آنها از جمله گلستان و بوستان سعدی و مقابله و تصحیح شاهنامه فردوسی و خمرسه نظامی پرداخت.

گفته می‌شود فروغی در سال‌هایی که به ظاهر خانه‌نشین شده بود، به جذب استعدادهای علمی و فرهنگی پرداخت و با کمک‌های بی‌دریغ مادی و سیاسی خود، آنها را مورد حمایت قرار داد و بدین‌سان بر مشاهیر فرهنگی زمان خود نفوذ معنوی چشمگیری یافت. بیهوده نیست که «مجتبی مینوی» در رئای ۳۰ سالگی درگذشت فروغی می‌گوید: «تمام دوره درس خواندن و نشو و نمای ما با تألیفات فروغی و اسام خاندان فروغی به هم پیچیده بود».

شهریور ۱۳۲۰، هنگامی که ایران از شمال و جنوب مورد تهاجم نیروهای روس و انگلیس قرار گرفت، رضاشاه یک بار دیگر به یاد فروغی افتاد و برای نجات خود از مخمصه‌ای که در آن گرفتار شده بود، به وی متوسل شد. «صهرالله انتظام» رئیس تشریفات دربار در آن زمان که عصر روز پنجم شهریورماه ۱۳۲۰ شخصا برای آوردن فروغی به سعد آباد، به دنبال او رفته بود، در خاطرات خود از نخستین برخورد رضاشاه و فروغی بعد از گذشت قریب به ۶ سال می‌نویسد که فروغی بدون اینکه عذر و بهانه‌ای برای قبول مسؤولیت در آن موقع خطیر بیاورد، تکلیف نخست‌وزیری را پذیرفت و در پاسخ رضاشاه گفت: «اگرچه پیر و علیل هستم ولی از خدمت دریغ ندارم». رضاشاه برخلاف معمول که وزیران را

خود تعیین می‌کرد به فروغی گفت در انتخاب وزرای کابینه خود آزاد است. انتظام در دنباله خاطرات خود می‌نویسد: «فروغی عرض می‌کند که چون همه خدمتگزارند فعلاً حاجت به تغییری نیست. شاه می‌گوید پس سهیلی وزیر خارجه شود و عامری به وزارت کشور برود».

بعد از خلع رضاشاه از سلطنت و انتقال آن به محمدرضا شاه ولیعهد او،

مهم‌ترین اقدام کابینه جدید فروغی امضای پیمان سه‌جانبه بین ایران و انگلستان و شوروی بود که ضمن آن دولتین انگلیس و شوروی در ازای همکاری‌های ایران با متفقین در زمان جنگ، استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین کرده و متعهد شد ۶ ماه بعد از خاتمه جنگ، نیروهای خود را از ایران خارج کنند.

فروغی پس از قریب به یک ماه تردید و دودلی سرانجام تصمیم گرفت کابینه خود را ترمیم و با تغییر چند وزیر رضایت اکثریت نمایندگان را جلب کند ولی بعد از معرفی وزیران جدید به مجلس فقط ۶۶ نفر از ۱۱۲ نماینده حاضر در مجلس به دولت او رای اعتماد دادند و فروغی بی‌اعلام این مطلب که با چنین اکثریت ضعیفی نمی‌تواند به کار ادامه دهد، از نخست‌وزیری استعفا کرد.

فروغی بعد از کناره‌گیری از نخست‌وزیری، به اصرار محمدرضا شاه که به راهنمایی و مشاورت او احتیاج داشت، وزارت دربار را پذیرفت و تا

زمان مرگ خود، این سمت را در اختیار داشت. فروغی اوایل وزارت دربار خود هم در تعیین خطمشی سیاسی مملکت نقش عمده‌ای داشت و «سهیلی» نخست‌وزیر وقت در تمام مسائل مهم سیاست داخلی و خارجی کشور با او مشورت می‌کرد ولی با سقوط کابینه سهیلی در مردادماه ۱۳۲۱ و انتخاب «قوام‌السلطنه» به مقام نخست‌وزیری از نفوذ او کاسته شد.

باید گفت فروغی در ۳ مقطع حساس حیات سلسله پهلوی نقش اصلی را داشت: او نخستین رئیس‌الوزرای رضاخان بود که «شنل آبی» سلطنت را در مراسم تاجگذاری بر دوش او استوار کرد. سپس در سال‌های ۱۳۱۴-۱۳۱۲ که رضاخان مأموریت یافت تا مهلک‌ترین ضربات را بر فرهنگ ملی ایران وارد کند و برنامه هدم حاکمیت فرهنگی مذهب و اسلام‌زدایی را با خشونت و سبعبت به اجرا درآورد، باز فروغی نخست‌وزیر بود. و فروغی آخرین رئیس‌الوزرای رضاخان بود که در لحظات ترس و دلهره «دیکتاتور» به فریاد او رسید و به‌خاطر خدمات بزرگش بقای سلطنت را در خاندان او تضمین کرد و بالاخره به عنوان نخستین نخست‌وزیر پهلوی دوم، تاج شاهی را بر فرق محمدرضا نهاد. برخی محققان بر اساس اسناد جنگ دوم جهانی وزارت خارجه بریتانیا (که از سال ۱۹۷۲ استفاده از آن آزاد شد) دخالت انگلستان را در تعیین محمدرضا پهلوی به عنوان شاه ایران رد می‌کنند و آن را نتیجه عمل مستقل و سریع فروغی می‌دانند یا تصمیم انگلستان را در این زمینه به اعمال فشار فروغی مربوط می‌کنند. این ادعا در واقع تأثیرپذیری از تلاش خود مقامات انگلیسی است که کوشیده و می‌کوشند مداخله خود در امور داخلی ایران گرده‌پوشی کنند؛ تا از نظر موازین و عرف بین‌المللی در موضع تخطئه و اتهام قرار نگیرند. بنابراین عمل سریع فروغی در ابقای سلطنت پهلوی، قبل از آنکه انگلستان رسماً نظر دهد، بدان معنا نیست که او مستقل از انگلیسی‌ها عمل کرده و مقامات لندن در این ماجرا دخالتی نداشته‌اند… در ایسن میانه آنچه جالب است نقش فروغی

در این ماجراست. فروغی نه به عنوان یک مهره و عامل، بلکه به عنوان یک سیاست‌پرداز بسیار مؤثر عمل کرد و اهمیت و پرستیژ او بدان حد بود که سرویس اطلاعاتی از آن برای اقناع مقامات مهمی چون سر «آنتونی ایدن» (وزیر خارجه) استفاده می‌کرد. به عبارت دیگر، نظریه فروغی نقش اصلی و تعیین‌کننده در تعیین سیاست خاورمیانه‌ای انگلستان در ایران داشت. فروغی پنجم آذر ۱۳۲۱ پیش از آنکه به عنوان سفیرکبیر ایران عازم آمریکا شود، در ۶۷ سالگی در ششم آذرماه سال ۱۳۲۱ خورشیدی، ساعت ۱۰ شب بر اثر بیماری ممتد قلبی، جهان را بدرود گفت و در ابن‌بابویه در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد. فروغی در مجموع ۳ بار رئیس دیوان عالی کشور، ۳ نوبت نخست‌وزیر، ۲ نوبت وزیر جنگ، ۳ دوره وزیر مالیه، ۳ دوره وزیر خارجه و یک بار وزیر عدلیه شد.

وی در ۲ دهه اول حکومت اول پهلوی منشأ خدمات مهمی به این خاندان شد. «رضاخان» را به کمک جمعی از دوستان «رضاشاه» کرد و حتی ۶ سال آخر حکومت رضاشاه که مغضوب و خانه نشین بود، هیچگاه پشت به حکومت پهلوی نکرد و در یورش متفقین به ایران، رضاشاه را که حکومتش در شرف نابودی بود، یاری داده و به کمک پسرش شتافت و زمینه‌ساز سلطنتی ۳۷ ساله برای محمدرضا پهلوی شد.

وی در ۲ دهه اول حکومت اول پهلوی منشأ خدمات مهمی به این خاندان شد. «رضاخان» را به کمک جمعی از دوستان «رضاشاه» کرد و حتی ۶ سال آخر حکومت رضاشاه که مغضوب و خانه نشین بود، هیچگاه پشت به حکومت پهلوی نکرد و در یورش متفقین به ایران، رضاشاه را که حکومتش در شرف نابودی بود، یاری داده و به کمک پسرش شتافت و زمینه‌ساز سلطنتی ۳۷ ساله برای محمدرضا پهلوی شد.



نگاهی کوتاه به مناصب و فعالیت‌های «محمدعلی فروغی»

# مردی برای تمام فصول خیانت

هادی صادق

می‌گویند فروغی حلقه واسط نسل کهن ماسون‌های عهد قاجار (ملکم‌ها و مشیرالدوله‌ها) با ماسون‌های نسل بعد است. او در حلقه‌ای از متفکران و برجستگان فراماسونری ایران (حسن پیرنیا، تقی‌زاده، محمود جم، علی منصور، ابراهیم حکیم‌الملک و…) روح فراماسونری را از طریق اهرم حکومت و سیاست، در کالبد فرهنگ جدید ایران که در دوران پهلوی شکل گرفت، دمید.

وی سال ۱۲۸۶ش به فراماسونری وارد شد و در لژ بیداری به بلطغه پرداخت؛ لژی که حلقهٔ آنان تا سال‌ها بعد امور مهم مملکتی را برعهده داشت. محمدعلی فروغی برای نخستین‌بار به همراه «نوق‌الدوله» (میرزا حسن خان) و «دبیرالملک» (میرزا محمدحسین‌خان بدر) قانون اساسی و سایر اسناد بنیادی فراماسونری را به فرمان «لژ» بیداری ایران از فرانسه به فارسی ترجمه کرد و واژه فراماسونری و معادل‌های فارسی آن چون «جمعیت رفیقان» و «فتیان» را در واژگان فارسی جا انداخت. فروغی در ۳۲ سالگی از بنیانگذاران لژ «بیداری ایران» بود و در این لژ به مقام استاد اعظم با عنوان خاص «چراغدار» نائل آمد. فروغی از مدرسان و مدیر مدرسه علوم سیاسی بود که توسط فراماسون‌های سرشناس «میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله» و پسرش «میرزا حسن‌خان» بنیاد نهاده شد. این مدرسه که بعدها دانشکده حقوق شد، مکتبی بود که فرزندان طبقه حاکم ایران را به خود جذب می‌کرد و دولتمردان و رجال سیاسی ایران آینده را پرورش داد و بذر فرهنگ و روانشناسی ماسونی را در نسل‌های متعددی تحصیلکردگان و دانشگاهیان غرب‌گرای ایران افشاند. خان ملک ساسانی می‌نویسد:

«خوب به خاطر دارم یک روز درس تاریخ داشتیم و گفت‌گو از مستعمره‌های انگلیس بود که آیا خود اهالی قادر به اداره ممالک خود هستند یا نه؟ میرزا محمدعلی ذکاءالملک گفت: آقایان شما هیچ وقت سرداری برای دوختن به خیاط داده‌اید؟ همه گفتند: آری! گفت خیاط برای سرداری شما آستین گذارده؟ همه گفتند: البته! گفت: وقتی سرداری را از مغازه خیاطی به خانه آوردید آستین‌هایش تکان می‌خورد؟ همه گفتند: نه! آنگاه پرس چه چیزی لازم بود که آستین‌ها عملی، به حرکت در آید؟ شاگردها گفتند: لازم بود دستی توی آستین باشد تا تکان بخورد. جناب فروغی فرمودند: مقصود من هم همین بود که بدانید ایران شما مثل آستین بی‌حرکت است که تا دست دولت انگلیس در آن نباشد، ممکن نیست تکان بخورد».

محمدعلی فروغی (ذکاءالملک دوم) را می‌توان اولین مترجم و نگارنده کتاب‌های آکادمیک (درسی) در زمینه حقوق اساسی و اقتصاد و سیاست دانست. اولین کتاب آکادمیک درباره علم اقتصاد، سال ۱۳۲۳ هجری قمری یعنی یک سال پیش از مشروطه، تحت عنوان «اصول علم ثروت ملل یعنی اکونومی پلیتیک» با ترجمه و نگارش محمدعلی فروغی منتشر شده است. همین نویسنده، اولین کتاب درسی درباره حقوق اساسی را یک سال پس از مشروطه (۱۳۲۵ق). تحت عنوان «حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول» به رشته تحریر کشیده است. هر دوی این کتاب‌ها برای تدریس در «مدرسه علوم سیاسی» (تاریخ تأسیس: ۱۳۱۷ق) از آن زمان نوشته شده‌اند.

نسل‌های متعددی از روشنفکران ایرانی، بویژه آنها که به زبان خارجی تسلط نداشتند، آشنایی با اندیشه‌های فلسفی غربی را با خواندن کتاب فروغی در این خصوص یعنی «سیر حکمت در اروپا» آغاز کرده‌اند. فروغی مبدع اندیشه‌های جدیدی نیست و اندیشه‌های غربی را به زبان پارسی ترجمه کرد. رساله «حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول» را محمدعلی فروغی به توصیه پدر خود محمدحسین فروغی ذکاءالملک که مدیر مدرسه علوم سیاسی بود، نوشته است. فروغی در این باره خود تذکر می‌دهد حقوق از اصطلاحاتی است که در زبان ما تازه است و شاید بتوان گفت تقریباً از همان زمان که مدرسه علوم سیاسی تأسیس شد (۱۳۱۷ق) این اصطلاح هم رایج شد و آن به تقلید و اقتباس از فرانسویان درست شده است. کتاب اصول علم ثروت ملل یعنی اکونومی پلیتیک در واقع ترجمه خلاصه شده‌ای است از کتاب «مبانی اقتصاد سیاسی» نوشته «پل بورگار» استاد اقتصاد سیاسی دانشکده حقوق پاریس است که چاپ اول آن در سال ۱۸۸۶ میلادی در پاریس منتشر شد.

منبع: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

درنگ
<b>۲بال برای پرواز (۱۸)</b>
<div><b>فرهاد ملا امینی:</b> در ۲ نوشتار پیشین پیرامون تجسیم نکاتی را عرض و سعی کردیم مخالفت این دیدگاه را با نظام اصیل توحیدی در اسلام تبیین کنیم. یکی دیگر از مباحث مناقشه‌برانگیز که در آن ساینرین و مدعیانی که شیعه را مشرک می‌دانند متهم هستند، مساله «رویت پروردگار» متعال است. عده‌ای که در راس ایشان امروز وهابیت قرار دارد، قاتل به این هستند که می‌توان خداوند را در روز قیامت با چشم سر دید، این در حالی است که قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: «چشم‌ها او را درنی یابند و او است که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است.»<sup>(۱)</sup> و نیز در داستان موسی (ع) که بنی‌اسرائیل از ایشان خواستند تا خداوند را با چشم سر ببیند، اینگونه پاسخ آمد: «و چون موسی به معیاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد پروردگار خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم، فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت بزودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگارش به کوه جلوه کرد آن را ریز ریز ساخت و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت تو منزه‌ی، به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم». البته باید توضیحی داد که پیامبر بزرگی چون موسی کليم(ع) هرگز چنین سخن لغوی را از جانب خود بر زبان نمی‌آورد، زیرا او به عنوان رسولی مرسل دارای توحیدی کامل است لیکن در اثر فشار بنی‌اسرائیل خواست ایشان را بسا خداوند در میان بگذارد. به هر روی دیدن خداوند امری مقدور نیست، زیرا اولاً دیدن خود امری مادی و طبیعی است و باید فرآیندی را طی کند، یعنی باید نور به جسم جبروی کند و بعد از آن نور به چشم انسان برسد و از جایی که خداوند شمع ندارد و جسم داشتن با ذات لایتناهی او هماهنگی ندارد، برای او نقص محسوب می‌شود؛ پس دیدن او با چشم سر نیز مقدور نیست. حال ممکن است کسی سوال کند اگر ما توسط چشم خود کسی را می‌چیزیم یا می‌بینیم، پس موجوداتی که امروز چشم مادی ندارند مانند فرشتگان و… چگونه ما را می‌بینند؟ در پاسخ باید گفت دیدن همان علم یافتن نسبت به چیزی است یعنی ایشان با هر موجود غیرمادی دیگر اگر کسی را می‌بیند در واقع نسبت به آن علم پیدا می‌کند که از آن به شهود تعبیر می‌شود یعنی اگر در جایی از روایات شیعه سخن از دیدن پروردگار که می‌آید، منظور از آن همان رویت با قلب است یعنی انسان مومن نسبت به درجه ایمان خود از خداوند درکی پیدا می‌کند که گویی او را دیده‌اند. کتاب شریف توحید بابی مستقل در این باره دارد که ما برخی از ایشان را ذکر می‌کنیم. امام هادی (ع) در باب آمده است که ایشان می‌فرمایند اگر ایمان می‌فرمایند: «برای آنکه میان بیننده و شیء قابل رویت ارتباط برقرار شود، باید همانندی (سنخیت میان آن دو) باشد و خداوند متعال از همانندی (سنخیت داشتن) با بیننده منزّه است، پس ثابت شد که رویت با چشم نسبت به خداوند سبحان روا نیست، زیرا میان سبب و مسبب باید ارتباط (سنخیت) باشد.»<sup>(۲)</sup> این حدیث همان بیان بالا را تأیید می‌کند که دیدن نیازمند جسم داشتن است که توضیح آن گذشت. علی بن‌موسی (ارواحنال لافقده) در استدلالی شیوا از بعدی دیگر به نقض مساله رویت پروردگار متعال می‌پردازند. این استدلال اینگونه است که ایشان می‌فرمایند اگر ایمان با دیدن حاصل می‌شود از جایی که کسی خدا را ندیده است پس کسی ایمان ندارد و اگر جز دیدن چیزی دیگر ایمان‌آور نیست، ایمان استدلالی بودن و نبودنش یکی است: «همگان، بدون هیچ اختلافی، اتفاق دارند که چون چیزی دیده شد، شناخت به آن هم واقع می‌شود. پس اگر ممکن باشد که خدا به چشم دیده شود، شناختی چنان حاصل آید که از ۲ حال خارج نیست: یا ایمان است یا ایمان نیست. پس اگر آن شناخت حاصل از دیدن ایمان باشد، شناخت دنیایی ما که حاصل استدلال و دستاورد فکر ما است، ایمان نیست، چون شناخت حاصل از دیدن [در قیامت] با شناخت [آنظری و اکتسابی] فعلی ما در دنیا متضاد است. پس در دنیا ایمان ندارند، چون خدای عز و جل را ندیده‌اند و چشم، به این نتیجه‌های باطل می‌انجامد»<sup>(۳)</sup>.</div>
۱- سوره انعام آیه ۱۰۳
۲- توحید صدوق باب آنچه درباره دیدن او آمده است
۳- توحید صدوق باب رویت حدیث ۴